فهرست

[مقدمه 2](#_Toc55829681)

[نظر امامیه درباره قیاس 2](#_Toc55829682)

[عوامل توسعه قیاس در بین عامه 3](#_Toc55829683)

[سنتگرایی و عقلگرایی در عامه 4](#_Toc55829684)

[جایگاه قیاس در نظر اکثر عامه 5](#_Toc55829685)

[اعمال قیاس بعد از ائمه علیهم‌السلام 6](#_Toc55829686)

[اقسام روایات نفی حجیت قیاس 6](#_Toc55829687)

بسم الله الرحمن الرحیم

**اصول/ تعدیه حکم**

# مقدمه

در مبحث قیاس گفتیم که به دلیل اینکه با همه آن علل و عوامل تعدیه حکم ارتباط دارد و به نحوی نفی قیاس می‌تواند برای نفی همه آن‌ها مورد استدلال قرار بگیرد از اهمیت بالایی قرار دارد گرچه اصل نفی قیاس و عدم حجیت قیاس یک امر تقریباً ضروری مذهب است در برابر عامه، اما دایره‌این قیاس و حدود آن محل اختلاف است از این روست عدم اعتبار و عدم حجیة القیاس از مشخصات و ضروریات مذهب است اما دایره‌این قیاس و عدم حجیتی که بر آن مترتب شده از ضروریات مذهب نیست و محل اختلافات گسترده میان فقها و اصولیین امامیه است یک اختلاف کلانی با اخباری‌ها در درون اصولی‌ها و همین‌طور در میان اخباری‌ها تفاوت آراء در این مسئله به چشم می‌خورد. این یک مطلب.

# نظر امامیه درباره قیاس

مطلب دوم این بود که در امامیه از منظر خیلی کلان سه نظریه قابل عرضه است؛ نظریه اول اینکه قیاس کاملاً متفاوت با آن چند عامل تعدیه حکم است و کلاً قیاس شامل این عواملی که می‌گوییم نمی‌شود.

این عوامل؛ تعلیل، اولویت و فحوا، الغاء خصوصیت، تنقیح مناط، مناسبات حکم و موضوع و امثال این‌ها، از دایره قیاس بیرون است البته با این قید که این‌ها اطمینان و قطع بیاورد.

نظریه دوم این است که همه این‌ها با آن قید قطع و اطمینان داخل در دایره قیاس هستند که یک نظر افراطی است که در بعضی از اخباری‌ها می‌شود جستجو کرد.

نظریه سوم این است که نوعی تفصیل قائل بشویم؛ مثلاً در بین اصولیین این‌گونه است که غالباً تعلیل و فحوا مورد قبول است و بحثی ندارند و نسبت به موارد دیگر بحث هست در بین اخباری‌ها هم یک تفاوتی و آراء تفصیلی وجود دارد.

نظرات عامه درباره قیاس

مطلب سوم؛ در عامه است اوج نظریه قیاس و حجیت قیاس در مذهب حنفی بوده است و ابوحنیفه به این مسئله شناخته می‌شود و مذهب حنفی به این مسئله شناخته می‌شود اما در مذاهب دیگر درجات دارد. جای این بحث هست که فی‌الجمله ولو محدود همه مذاهب به نحوی قیاس را قبول دارند یا اینکه علی‌رغم اینکه اجتهاد به رأی و طرق دیگر را که ما قبول نداریم می‌پذیرند اما قیاس را قبول ندارند؛ کمی در این اختلاف است و خیلی وضوح ندارد بعضی کلمات این است که بعضی مذاهب قیاس را قبول ندارند مثل حنبلی و حتی به مالکی نسبت داده‌اند که این‌ها قیاس را قبول ندارند و حتی این‌جور تعبیر می‌کنند که این‌هایی که در مدینه بودند کمتر قیاس می‌کردند و این‌هایی که در عراق بودند و دورتر بودند و احادیث را می‌شنیدند بیشتر به سمت قیاس رفته‌اند اما بدون اینکه بخواهم خیلی دقیق بگویم آن نکته‌ای که شما دیروز می‌گفتید تا حدی درست است یعنی تقریباً همه مذاهب اسلامی جز شیعه کم یا زیاد به قیاس پناه می‌برند و از قیاس بهره می‌برند.

به نحوی می‌شود گفت اگر این نگاه را بپذیریم قیاس پرچم آن‌هاست درهرحال اوج قیاس و تعمیم دایره قیاس در حنفی دیده می‌شود و ریشه‌هایش بعد از پیغمبر شروع شد بعد از ارتحال پیغمبر همه کسانی که سراغ ائمه علیهم‌السلام نرفتند مواجه با این نیاز شدند لذا قیاس را به کار بردند و از خود خلیفه شروع می‌شود. این هم یک مطلب

# عوامل توسعه قیاس در بین عامه

مطلب دیگر اینکه پناه به قیاس بردن ناشی از این علت بوده است که بعد از پیغمبر احادیث چون استمرار پیدا نکرده است آن‌ها حدیث کمتر دارند بخصوص اینکه منع حدیث پیش آمد، یک قرن یا کمتر یا بیشتر منع حدیث بود خود خلیفه می‌سوزاند بعد خلفای دیگر ادامه داند که عامل رواج قیاس و اضطرار به قیاس شد.

پس عوامل و پدیده‌هایی که موجب رفتن به سمت قیاس از سوی عامه شد عبارت است از اینکه

حدیث کمتر دارند و حدیث معتبر از معصوم منحصر در پیغمبر است و حدیث دیگری ندارند

حدیث سوزی؛ همان احادیثی که از پیغمبر بود دچار جریان حدیث سوزی و منع حدیث شد و این گنجینه حدیث آن‌ها را ضعیف‌تر کرد.

سوم اینکه قصه جعل احادیث رواج پیدا کرد گرچه عامل اصلی در جعل حدیث مقابله با اهل‌بیت علیهم‌السلام بود ولی فضا را مشوم کرد که به انگیزه‌های مختلف انجام می‌شد و این پایه‌های حدیثی آن‌ها را خیلی سست کرد.

مهم‌ترین عواملی که موجب رفتن به سمت قیاس و استحسان و مسائل مرسله و امثال این‌ها شد این سه عامل است به اضافه اینکه آن‌ها در مصدر قدرت و حکومت بودند و برای اداره حکومت نیاز به مسائل شرعی داشتند و این نیاز آن‌ها را اضافه می‌کرد و لذا احکام سلطانیه و مسائل حکومتی پیش می‌آمد که نیاز به اجتهادات این‌جوری و قیاس و استحسان را بیشتر می‌کرد. این عواملی است که موجب توسعه قیاس در بین آن‌ها شده است.

مطلب دیگر قول صحابه است. آن‌ها علاوه بر رفتن به قیاس یک مسیر دیگر هم که برای آن‌ها مطرح شد و کسانی به سمت آن رفتند بحث جایگزینی صحابه نسبت به ائمه علیهم‌السلام از عدالت صحابه شروع شد و اینکه این‌ها عادل هستند و فراتر از عدالت اقوال این‌ها را می‌شود برگرفته از پیغمبر گرفت و لذا اقوال و تا حدی سیره صحابه نوعی اعتبار دارد و اجماع.

این هم یک مطلب که آن‌ها برای حل کار خودشان در بحث اجتهاد ناچار بودند این قبیل روش‌ها را به دست بیاورند که یکی از آن‌ها قیاس و استحسان و مسائل مرسله است و یک مسیر هم صحابه را به طور عام، از حدی که بودند بالاتر بیاورند و در حد عدالت و بالاتر از عدالت اعتبار دارد و البته این خیلی محل اختلاف است اینجاست که قیاسی‌های افراطی با بقیه تفاوت پیدا می‌کنند مثل ابوحنیفه که می‌گوید روایت هم که باشد قبول ندارم و قیاس را بر روایت مقدم می‌دارد

در جایی که بشود قیاس و استحسان انجام داد می‌گوید من به اقوال ائمه کار ندارم. حتی اگر می‌گویند علی علیه‌السلام این‌جور فرمود می‌گوید من کار ندارم قیاس اقتضای این را دارد

بنابراین آن پدیده‌های چهار پنج‌گانه که گفتیم و اینکه دستشان منابع کمتری بود موجب شد راه‌حل‌هایی پیدا کنند منتها این راه‌حل‌ها متعدد بود منتها قیاسی‌ها و حنفی‌ها افراطی به سمت قیاس رفتند و دیگران به بزرگنمایی صحابه رفتند که اجماع آن‌ها معتبر است قولشان و تقریرشان معتبر است و فعلشان معتبر است و امثال این‌ها یعنی شبیه آنچه ما درباره ائمه علیهم‌السلام می‌گوییم.

# سنت­گرایی و عقل­گرایی در عامه

این هم یک مطلب که این نوع عوامل موجب رفتن به سمت روش‌هایی در باب اجتهاد و رأی شد و در مقام مراجعه به این طیف ادله‌ای که مطرح است از اجماع و اقوال صحابه و فعل آن‌ها تا بحث استحسان و مصالح مرسله و سد ذرایع و قیاس منتها وظایفشان با مواجه با این ادله و شواهد یک گرایش‌های متفاوتی داشتند بعضی یک چیزی را بیشتر برجسته می‌کردند و بعضی آن را کمتر و به چیزهای دیگر بیشتر مراجعه می‌کردند از این جهت است که جریان حنفی را در فقه می‌گویند عقل‌گرا هستند، همان‌طور که معتزله در مباحث پایه بنیادی یک نوع عقل‌گرایی دارند در مباحث فقهی حنفیه به‌عنوان عقل‌گرایان مطرح می‌شوند و این با بعضی از روشنفکری‌های متأخر هم معتزله و هم حنفیه سازگاری دارد و دیگران بیشتر حالت ظاهرگرایی و نص گرایی دارند یعنی در مسائل اعتقادی اشاعره جزو جریانات سنت‌گرا و متحجر به شمار می‌روند در بحث فقهی جریان غیر حنفی با طیفی که دارند –چون در آن طیف قیاس را تا حدی قبول دارند ولی بیشتر به آن سمت می‌روند- جزو جریانات سنت‌گرا و تحجر به شمار می‌آیند.

نتیجه‌ای که از این مطلب می‌گیریم این است که ما چه در مباحث عقلی و کلامی و چه در مسائل فقهی و مسائل شرعی شاهد دو نوع گرایش نص گرا و سنت‌گرا و عقل‌گرا در عامه بودیم و در حقیقت وهابیت یک جریان سنت‌گرا و نص گرا دارد و عقل‌گرایی را تضعیف می‌کند و از آن طرف آن‌ها عقل‌گرا هستند و جالب این است که در این تقابل عقل‌گراها به ما نزدیک‌تر می‌شوند و یک مواردی هم آن‌ها.

این دو جریان وجود داشته است و جریانی که ما به‌عنوان شیعه هستیم به نظر می‌آید به معنای دقیقش یک عقل‌گرایی تام است یعنی جریانی است که نه آن است و نه آن. از یک طرف نص گراست چون دایره نصوصش خیلی وسیع‌تر از آن‌هاست و ائمه نازل منزله پیغمبر هستند و این نصوص همان ظواهر با همه ظرفیتش برای ما اعتبار دارد و در آن مدار باید حرکت کنیم اما درعین‌حال ما یک اجتهادی داریم که علی‌رغم که قیاس و استحسان و مصالح مرسله ندارد؛ اجتهاد پویایی است یعنی تغییر و تحولات را جواب می‌دهد و می‌تواند با آن‌ها سازگار باشد و لذا می‌شود گفت که جریان اهل‌بیت علیهم‌السلام به یک معنا نص گراست و به یک معنا عقل‌گراست و گویا نص گرایی و عقل‌گرایی هر دو در اینجا وجود دارد.

البته بعد از اینکه کسی در جریان اهل‌بیت علیهم‌السلام قرار می‌گیرد ما خودمان آن در فروع بعدی شبیه آن تقسیم‌بندی را داریم یعنی ما بعد از اینکه ائمه را نازل منزله پیغمبر می‌کنیم در رتبه بعد که می‌آییم می‌بینیم ما شیخ مفید و شیخ صدوق داریم عقل‌گرا داریم و نص گرا داریم اخباری داریم و اصولی داریم. در اصولی‌ها هم یک طیفی داریم این عقل‌گرایی و نص گرایی با آن عقل‌گرایی و نص گرایی که در عامه است فرق دارد

# جایگاه قیاس در نظر اکثر عامه

مطلب بعدی این است که این دایره قیاس که می‌گفتیم محل کلام است و طیف دارد به این ترتیب است که آن جایگاه اول و نخستین دایره‌ای که اکثر عامه آنجا به قیاس و امثال قیاس عمل می‌کنند این است که جایی که نص ندارند؛ نه به نحو خاص و نه به نحو مطلقات و عمومات و چیزهای به‌منزله نص هم نیست، یعنی اجماع و اقوال صحابه و امثال این‌ها، با این دو قید شاید بگوییم خیلی فراتر از حنفی هم قیاس را قبول دارند چون محدوده روایاتشان هم کم است جایی که مواجه با مسئله و احکام و شریعت می‌شود نه به نحو خاص و نه به نحو مطلق و عام و دو اینکه در اقوال صحابه و اجماع چیزی پیدا نمی‌شود اینجا این حد که قدر متیقن قیاس است فراتر از حنفی هم قبول دارند اینکه با این قیود قبول نداشته باشند حتی ظاهری‌ها هم شاید تردید بشود ولی اکثریت قبول دارند.

موضع دوم و دایره دوم قیاس که شمول پیدا می‌کند علاوه بر این دو قید که نص نبود و اجماع و اقوال و افعال صحابه خبری نبود می‌آید تعمیم می‌دهد می‌گوید در جایی که نص نیست ولو اقوال هم باشد می‌شود به قیاس عمل کرد این دایره دوم است که وسیع‌تر از اولی است که قیاس را حجت می‌داند. اولی با دو قید قیاس را حجت می‌داند که دایره‌اش محدود می‌شود دوم می‌گوید یک قید، آنجا که شما نص ندارید رجوع به قیاس می‌کنید که ابوحنیفه به سمت این آمد و امام از او سؤال می‌کند آنجا که نص نداری چه کار می‌کنی می‌گوید أقیسُ. این دایره وسیع‌تر می‌شود.

دایره سوم حتی علاوه بر آن‌ها آنجا که نصی هم وجود دارد حتی از پیغمبر، ولی نص متعارض است؛ نصوص متعارض دارد و حالت تساقط پیدا می‌کند آنجا می‌گوید ساقط است یعنی علاوه بر ما لا نص فیه می‌گوید آنجا که نصوص متعارض است قیاس جاری می‌شود تعارض نصوص است این دایره سوم است که به آنجا که نص است ولی متعارض است تعمیم می‌دهد.

دایره چهارم که عجیب‌تر است ابوحنیفه قیاس می‌کرد حتی در جایی که نص بود ولی می‌گفت این نص الآن جور درنمی‌آید قیاس را بر نص مقدم می‌داشت. بدترین نوع این چهارمی است.

این هم چهار دایره‌ای که اینجا متصور است احتمالاً این چهارمی را این‌جور توجیه می‌کرده است که این نص برای آن زمان و مکان بوده است. یا قیودی داشته که الآن نداریم یک جوری به ما لا نص فیه برمی‌گردانده است احتمالاً.

آن دایره اول یک مقدار قدر متیقن تر است و فراتر از حنفی‌هاست.

# اعمال قیاس بعد از ائمه علیهم‌السلام

یک مطلب دیگر که در روایات هم به خواهیم پرداخت این است که یک گرایش ضعیف یا در حد طرح بین برخی از امامیه یا اصحاب ائمه یا کسانی که به این مکتب گرایش داشتند پیدا شد و آن این است که ما بعد از پیغمبر اعمال قیاس نمی‌کنیم به جای اینکه برویم به سمت صحابه و قیاس و استحسانات و اجتهاد به رأی، می‌آییم سراغ ائمه علیهم‌السلام مسیر شما را طی می‌کنیم ولی در طول شما گاهی ناچار به قیاس هستیم ولی اگر در کلمات شما چیزی نبود شبیه آن‌ها می‌شویم؛ یعنی یک جوری باید حل بکنیم وقتی نص نداریم یکی دو روایت داریم که شاهدی از این قبیل دارد در همین باب هم یکی آمده است.

این را که می‌گویم ائمه علیهم‌السلام جلویش را گرفتند و نگذاشتند شکل بگیرد منتها این سؤال در ذهن من بود شاهدی پیدا کردم، سؤال بود که ممکن است کسی بگوید این محکومیت قیاس همه مربوط به بعد از رسول‌الله است چون این‌ها راه بدیلی در برابر اهل‌بیت علیهم‌السلام بوده است اما اگر کسی مسیر ائمه علیهم‌السلام را جلو آمد ولی بعد از ائمه و بعد از اینکه در کلمات ائمه علیهم‌السلام نصی نبود در آن دایره وسیع‌تری که کلمات ائمه علیهم‌السلام دارد می‌شود قیاس کرد و می‌شود گفت نفی قیاس ناظر به این‌ها نیست بعد که دقت می‌کند می‌بیند این حرف درست نیست یا به دلیل اطلاقات و عموماتی که داریم و تعلیلاتی که دارد و به دلیل اینکه یک مورد هم خیلی واضح این مسئله در روایتی وجود دارد که می‌گویم.

# اقسام روایات نفی حجیت قیاس

مطلب دیگر که باید اینجا توجه داشت این است که روایات مربوط به قیاس و به عبارت دیگر روایاتی که نفی حجیت قیاس می‌کند که در این باب چه در وسائل و چه در مستدرک که هشتاد، نود روایت بود و در ابواب دیگر هم نمونه دارد علی اقسامی است که به تدریج خواهیم دید.

بعضی مشخصاً قیاس را نفی کرده است بعضی آن عنوان عام‌تری که شامل قیاس می‌شود را گفته است که عنوان اتکا به رأی است تکیه بر اجتهاد و رأی خود؛ و بعضی عنوان بالاتر و عام‌تری آورده است که ظن را رد می‌کند که به ظنون نمی‌شود عمل کرد و بعضی هم تکیه‌اش بر این است که اقوال ائمه علیهم‌السلام معتبر است نمی‌شود اقوال ائمه علیهم‌السلام را کنار بگذاریم و قیاس کنیم.

چهار پنج قسم می‌شود این روایات که در این باب آمده است حداقل این چهار طایفه است این را هم توجه داشته باشید که روایاتی که در نفی اعتبار و حجیت قیاس مورد استدلال قرار گرفته است حداقل این چهار طایفه است که ملاحظه خواهید کرد.

مطلب دیگری که در این مقدمات باید مورد توجه قرار بگیرد در کنار این روایاتی که مراجعه به رأی و قیاس و استحسانات را محکوم کرده است آن روایاتی که جامع را در مقام عمل ارجاع داده است به روات، به محدثین و مجتهدین را باید دید، خصوصاً آنجا که می‌فرماید «عَلَيْنَا إِلْقَاءُ الْأُصُولِ وَ عَلَيْكُمُ التَّفْرِيع»‏[[1]](#footnote-1) آن‌ها را هم باید دید.

صاحب وسائل آخر این باب بر اساس آن گرایش اخباری که دارد دو سه روایت را آورده است -چون اواخر یک باب کسانی که معارضه‌ای با مفاهیم باب دارد را می‌آورد این روش صاحب وسائل است- آخرش دارد روایت پنجاه‌ویک از سرائر نقل می‌کند از هشام بن سالم «إِنَّمَا عَلَيْنَا أَنْ نُلْقِيَ إِلَيْكُمُ الْأُصُولَ وَ عَلَيْكُمْ أَنْ تُفَرِّعُوا»[[2]](#footnote-2) یا از امام رضا علیه‌السلام «عَلَيْنَا إِلْقَاءُ الْأُصُولِ وَ عَلَيْكُمُ التَّفْرِيع»‏ صاحب وسائل می‌فرماید این دو خبر ِ «تَضَمَّنَا جَوَازَ التَّفْرِيعِ عَلَى الْأُصُولِ الْمَسْمُوعَةِ مِنْهُمْ» که این حرف درستی است «وَ الْقَوَاعِدِ الْكُلِّيَّةِ الْمَأْخُوذَةِ عَنْهُمْ ... مَعَ أَنَّهُ يَحْتَمِلُ الْحَمْلَ عَلَى التَّقِيَّةِ» یعنی گویا این روایت می‌خواهد بگوید قیاس درست است و تقیه می‌شود ولی ما این را نمی‌گوییم، می‌گوییم این ارجاعی که به اصحاب داده شده است ارجاع به آراء آن‌هاست و این‌جور نیست که آن‌ها همیشه حرف امام را نقل بکنند، اجتهاد می‌کند و اجتهاد را پذیرفتند و لذا آن روایات را به‌عنوان اجتهاد مقبول است می‌پذیریم و با نفی قیاس قابل جمع می‌دانیم درحالی‌که ایشان اول مشابه اصولی حرف می‌زند ولی آخرش می‌گوید می‌شود گفت تقیه است. این نگاه اخباری است که اینجا آمده است یک جوری می‌خواهد بگوید تفریع یعنی اجتهاد و اجتهاد آن شکل را این‌ها قبول ندارند می‌گوید اگر این‌جوری باشد تقیه است ما می‌گوییم تفریع می‌آید ذیل قاعده این‌ها را بیان می‌کند قواعد را توسعه و تعمیم می‌دهد؛ بنابراین آن ارجاع به اجتهاد درست روات یک امری است که باید در کنار این قضیه دید و از دید ما معارضه هم ندارد این دو دسته روایت که باید با هم دید.

دسته سوم روایاتی است که ما را به اصول عملیه ارجاع می‌دهد ائمه علیهم‌السلام برای اینکه بعد از خود به سمت قیاس نروند چون یک جایی علی‌رغم این نصوصی که ائمه دارند ما نمی‌توانیم تفریع بکنیم و قاعده عامه‌ای هم نداریم، می‌مانیم، اینجا گفته‌اند قیاس نکنید ضوابط اصول است که مهم‌ترین آن‌ها اصول اربعه است اصول عملیه چهارگانه استصحاب و برائت و ... آن در واقع راه بدیلی بوده است که برای بعد از ائمه علیهم‌السلام کسی به سمت قیاس و استحسان نرود بنابراین نفی قیاس را باید در کنار دو گروه دیگر از روایات که خط دیگر را نشان می‌دهد دید، یک خط اجتهاد و تفریع و استنباط و یکی هم اصول عملیه. این دو تا در واقع بدیل آن قیاس بعد از ائمه علیهم‌السلام است این‌ها آمده برای اینکه بگوید بعد از ما قیاس نکنید. ضمن اینکه در اینجا به صراحت بعضی روایت هم دارد.

صلی الله علی محمد و آل محمد

1. **. وسائل الشيعة، ج‏27، ص 62.** [↑](#footnote-ref-1)
2. **. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏2، ص 245.** [↑](#footnote-ref-2)